

امکان و عوامل گسست نسل‌ها از بُعد روانشناختی

دکتر خسرو باقری

اشاره

پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی در فراخوانی اقدام به بررسی موضوع گسست نسل‌ها در ایران کرده بود که مقالات بسیاری به فراخوان ارسال شد. مقاله حاضر به لحاظ اهمیت موضوع تقدیم می‌شود.

مقدمه

در جامعه کنونی، بررسی عوامل گسست نسل‌ها از جمله مسائل حیاتی و در اولویت است. در بررسی حاضر، نخست این نکته را تبیین خواهیم کرد که آنچه تحت عنوان انقطاع نسل‌ها بیان می‌شود، امکان‌پذیر و معنادار است یا نه. در صورت امکان‌پذیر بودن و معناداری این عنوان، از گسست نسل‌ها سخن خواهیم گفت و مفهوم آن را تحلیل خواهیم کرد. سپس، در بررسی عوامل گسست به سه عامل اشاره خواهیم نمود: عامل اول به نسل گذشته و جهت‌گیری‌های آن مربوط می‌شود، عامل دوم به نسل آینده و خصایص فکری و روانی آن مربوط است و عامل سوم ناظر بر شرایط اجتماعی ویژه روزگار ماست.

امکان وقوع انقطاع نسل‌ها

اگر معنای تحت‌اللفظی انقطاع نسل‌ها را در نظر بگیریم، بعید به نظر می‌رسد که چنین چیزی در جوامع بشری اتفاق بیفتد؛ چون انقطاع به معنای بریدگی کامل میان دو نسل است. در واقع، چنین چیزی نه تنها نادرست است بلکه شاید غیرممکن هم باشد؛ چون

نسلی که در جامعه پرورش می‌یابد و زندگی می‌کند، گرچه ممکن است بعضی از چیزها را به‌صراحت انکار کند، چیزهایی را به‌طور ضمنی می‌پذیرد. در غیر این صورت، امکان حیات در آن جامعه منتفی است. متفکرانی همچون گادامر در مورد سنت بحث کرده و گفته‌اند که آدمی موجودی است که هویتش با سنت‌ها گره خورده است. پس نمی‌توان تصور کرد که آدمی می‌تواند در خلأ رشد کند؛ یعنی چنان از نسل پیشین منقطع شود و جدا از آن رشد کند که بتوان گفت میان این دو نسل همه پل‌ها فرو ریخته و انقطاع ایجاد شده است. چون حیات آدمی تنها یک امر فیزیکی و فیزیولوژیکی نیست بلکه بخش عظیمی از آن فکری، عاطفی و هیجانی و مانند آن است. هر موجودی باید مفروضاتی داشته باشد تا با آن‌ها بتواند به حیاتش ادامه دهد. گرچه ممکن است نسلی از نسل دیگر انتقاداتی داشته باشد و حتی دو نسل با هم در تعارض باشند، به نظر می‌رسد که انقطاع نسل‌ها امکان‌پذیر نیست.

گادامر می‌گوید ما می‌توانیم به یک سنت انتقاد کنیم اما با دقت در آن، متوجه می‌شویم که با تکیه بر آن سنت به آن انتقاد می‌کنیم؛ چون منتقد و انتقادکننده باید نقطه اتکا داشته باشند و اینکه در خلأ بایستند و انتقاد کنند، اصلاً امکان‌پذیر نیست. برای مثال، دو نفر را فرض کنید که با هم به‌شدت در حال نزاع‌اند و روی مسئله‌ای بحث می‌کنند. قدر مسلم آنان هرگز نمی‌توانند با هم به بحث و تبادل نظر بپردازند؛ مگر اینکه نقاط اشتراک و مفروضات پذیرفته

**گادامر می‌گوید ما می‌توانیم
به یک سنت انتقاد کنیم اما با
دقت در آن، متوجه می‌شویم
که با تکیه بر آن سنت به آن
انتقاد می‌کنیم؛ چون منتقد
و انتقادکننده باید نقطه اتکا
داشته باشند و اینکه در خلأ
بایستند و انتقاد کنند، اصلاً
امکان‌پذیر نیست**

هم نیست، اما چرا تفاوت نسلی، ضروری، مطلوب و اجتناب‌ناپذیر است؟ چون اگر تفاوت نسلی انکار شود، تحول بشری را هم باید انکار کرد. از آنجا که تحول بشری در بستر نسل‌ها اتفاق می‌افتد، هر نسلی با نسل دیگر قدری متفاوت می‌شود. وقتی این تفاوت ایجاد شد، همهٔ امور اعم از فناوری، مهارت، دانش، ارزش‌ها و حتی آیین را شامل می‌شود.

در میان مسلمانان از ابتدا تفاوت نسلی کاملاً مشخصی وجود داشته است. ظهور احیایگران در میان مسلمانان نشان می‌دهد که این تفاوت نسلی وجود داشته است و همچنان وجود خواهد داشت. گفته می‌شود که امام زمان (عج) با «کتاب و شرع جدید» قیام می‌کند؛ یعنی وقتی ظهور و اسلام را عرضه می‌کند، آن قدر بین شرع او و اسلامی که در باور مردم هست تفاوت خواهد بود که آن شرع، کاملاً جدید به نظر می‌رسد. این حدیث اشاره می‌کند که فاصله گرفتن از آیین اسلام ممکن است اتفاق بیفتد و احتمال آن هم زیاد است و این حداقل بستری است که در تفاوت نسلی در حوزهٔ آیینی می‌تواند وجود داشته باشد. همچنان که فهم ما از اسلام با فهم نسل پیشین فرق می‌کند، فهم نسل آینده نیز با فهم ما متفاوت خواهد بود. برای مثال، ارتباط پسرها و دخترهای نسل جدید را با نسل قدیم در نظر بگیرید؛ نسل گذشته بر این عقیده بود که پسرها و دخترها با هم نامحرم‌اند ولی امروزه سبک و سیاق ارتباط دختر و پسر دگرگون شده است. البته این امر بیانگر آن نیست که اعتقاد به اسلام کم شده بلکه ممکن است زیاد هم شده باشد اما نقش اجتماعی زن زیاد شده است. در گذشته زن در کوچه و خیابان، ادارات و برنامه‌های مختلف حضور نداشت و همیشه در خانه می‌ماند اما امروزه زنان در هر مرکزی حضور دارند و کار، مطالعه و پژوهش می‌کنند. اینکه زنان امروز نقش اجتماعی پیدا کرده‌اند، بیانگر تحول است. این تحول اجتماعی موجب می‌شود که سبک و سیاق ارتباط دو جنس با یکدیگر متفاوت شود. البته از چارچوب شریعت خارج نمی‌شود ولی شکل و شمایلش عوض می‌شود؛ مانند حجاب که در طیف‌های مختلف متفاوت است ولی در همهٔ طیف‌ها اسلامی است و از لحاظ شریعت مشکلی ندارد.

معرفت دینی مردم از یک‌سو و ظهور عوامل اجتماعی جدید از سوی دیگر، دامنهٔ نوسان‌های شرعی را گسترش می‌دهد. تفاوت نسلی در حوزهٔ ارزش‌ها و آیین هم رخ می‌دهد. مرز بین حلال و حرام قطعی همیشه نیست بلکه ممکن است که خود حلال دامنه‌ای داشته باشد و در آن دامنه نوسان کند و با تغییر این دامنه، بعضی از حرام‌ها هم حلال شود. برای روشن شدن مسئله می‌توانیم نوسانات حکم گوش کردن به موسیقی را از پنجاه سال پیش تاکنون در

شده‌ای داشته باشند. اگر هیچ نقطهٔ پیوندی نداشته باشند، با هم هیچ بحثی نخواهند داشت. انتقاد و منازعه هر چقدر هم که تند باشد، مستلزم قبول نقاط اشتراک است. بنابراین، تصور منازعه میان دو شخص، بدون اینکه هیچ نقطهٔ مشترک و مفروض مسلمی داشته باشند، شاید اصلاً امکان‌پذیر نباشد.

این مسئله در فلسفهٔ علم هم مطرح شده است. برای مثال، در اندیشه‌های توماس کوهن این بحث مطرح می‌شود که آیا دو پارادایم ممکن است هیچ نسبتی با هم نداشته باشند. برخی - مانند دیویدسون - به توماس کوهن انتقاد کرده‌اند که اگر قرار باشد دو پارادایم با هم چنین رابطه‌ای داشته باشند، اصلاً بین آن‌ها هیچ گونه رقابتی وجود نخواهد داشت. آن‌ها موقعی می‌توانند رقیب هم باشند که نقطهٔ اشتراک داشته باشند. اگر دو پارادایم علمی چنان از هم گسیخته و جدا باشند که هیچ گونه نقطهٔ مشترکی میانشان وجود نداشته باشد، رقابتی با هم نخواهند داشت؛ چون رقابت به یک زمینهٔ مشترک نیاز دارد. رقابت مستلزم رفاقت، تعارض مستلزم اشتراک، و انتقاد مستلزم داشتن یک سلسله مفروضات است. بنابراین، چه از جنبهٔ فلسفی و چه از جنبهٔ علمی، به نظر می‌رسد که اگر منظور از انقطاع نسل‌ها گسیختگی تام و تمام باشد، این مسئله اصولاً یک اسطوره (افسانه) است.

گسست به جای انقطاع

اگر از بحث انقطاع صرف‌نظر کنیم، مفهومی مانند گسست باقی می‌ماند. اگر گسست به معنای ایجاد رخنه‌ای بزرگ میان دو نسل باشد، مفهومی قابل قبول است؛ یعنی ممکن است چنین اتفاقی بیفتد و در بعضی از جوامع هم افتاده است. مفروض دیگری هم داریم که خفیف‌تر از گسست است و می‌توان آن را تفاوت نسلی نامید؛ یعنی دو نسل با هم تفاوت‌هایی پیدا می‌کنند که نقطهٔ مقابل انطباق نسلی است. گاهی به نظر می‌رسد کسانی که در مقام بررسی و تحلیل پدیدهٔ «گسست نسل‌ها» قرار گرفته‌اند، در پی آن‌اند که تفاوت نسلی را انکار کنند و طالب انطباق نسل‌ها هستند. آنان این مسئله را پیش‌فرض گرفته‌اند که دو نسل مثل دو دایره، کاملاً بر هم منطبق‌اند و اگر کوچک‌ترین هلالی میان آن‌ها پیدا شود ناشی از لغزش آن‌ها و تفاوتشان با یکدیگر خواهد بود. پس، باید مطالعه و پیگیری کرد تا مبدا این هلال بزرگ‌تر شود و به چیزی مانند گسست یا انقطاع تبدیل شود.

در این میان، این سخن را که تفاوت زمینه‌ساز گسست است، نمی‌توان پذیرفت. گسست با تفاوت نسلی تفاوت کیفی دارد نه کمی. کسی که می‌گوید اگر هلالی در فاصلهٔ دو دایره پیدا شد باید مواظب بود که زیادتر نشود، تعریفش از گسست تفاوت کمی است نه کیفی؛ یعنی معتقد است که تفاوت وقتی زیاد شود به گسست تبدیل می‌شود؛ در حالی که این گونه نیست. تفاوت نسلی اجتناب‌ناپذیر است و حتماً باید اتفاق بیفتد؛ نه تنها نامطلوب نیست بلکه هم مطلوب و هم اجتناب‌ناپذیر است و در عین حال، مقدمهٔ گسست

کنترل افراد و دور نگه داشتن آنان از چیزهایی که می‌خواهیم در دست‌رسان نباشد، بسیار مشکل است. توسعه ارتباطات همچنین ساختار ممنوع و مجاز را در هم شکسته است. البته، توسعه جنبه‌های مثبت و منفی فراوانی دارد و همانند شمشیر دولبه است

نظر بگیریم. اصولاً گوش کردن به موسیقی در نسل پیشین خیلی سخت‌گیرانه بود، ولی اکنون این‌طور نیست. به این ترتیب، می‌توانیم بگوییم که تفاوت نسلی اجتناب‌ناپذیر است و در همه عرصه‌ها هم اتفاق می‌افتد. البته فقط در دانش، مهارت، فناوری

و شرایط مادی حیات هم نیست بلکه در شرایط معنوی، ارزش‌ها و آیین هم رخ می‌دهد.

مسئله‌ای که در گسست وجود دارد، این است که تفاوت نسلی به تفاوتی کیفی تبدیل می‌شود. در گسست فقط مسئله زیاد بودن تفاوت مطرح نیست بلکه نوع تفاوت میان دو نسل نیز مطرح است. به این معنا که بخش عمده بنیادهایی که نسل پیشین بر آن‌ها تکیه کرده بود، تخریب می‌شود و در نتیجه، نقطه انکای نسل جدید متزلزل می‌گردد؛ در حالی که در تفاوت، تزلزل وجود ندارد. تفاوت نسلی به یک معنا زمینه‌ساز ثبات زندگی اجتماعی است و اگر از بین برود، به بروز مسائل جدیدی منجر می‌شود. پس اگر از انقطاع و تفاوت نسلی صرف‌نظر کنیم، به گسست نسلی می‌رسیم که رخنه‌ای عظیم میان دو نسل است و به نظر می‌رسد که به عنوان یک مسئله می‌تواند مطرح باشد. گسست نسل‌ها پدیده‌ای همگانی و در همه جوامع بشری مطرح است و مختص یک جامعه نیست. برای مثال، در کوبا مطرح است که کاسترو نماد حرکت نسل پیشین است و انقلابی را ایجاد کرده اما نسل جدید آن کشور، تصور دیگری نسبت به او دارد. این مسئله در آمریکا هم مطرح است و پدیده‌های خاصی در آن کشور وجود دارد. در آمریکا رشد خانواده‌های تک‌والدی روزبه‌روز در حال افزایش است. برای مثال، یک بچه فقط با مادر بزرگش زندگی می‌کند و اصلاً پدر و مادرش را نمی‌بیند.

عوامل ایجاد گسست

در بررسی عوامل گسست نسلی سه عامل را می‌توان بیان کرد. چون گسست میان دو نسل اتفاق می‌افتد، یک دسته از علت‌ها به نسل پیشین، یک دسته از علت‌ها به نسل پسین و یک دسته به شرایط و موقعیتی برمی‌گردد که آن نسل‌ها در آن قرار می‌گیرند. این سه دسته هر کدام نقش خاصی بازی می‌کنند. البته ارتباط این سه دسته با یکدیگر ارتباطی پویا و متقابل است؛ یعنی اگر موقعیت به عنوان یک عامل دگرگون شود، تأثیری بر آن دو نسل خواهد گذاشت و به عکس. همچنین ممکن است در نسل اول تأثیراتی به ظهور برسد که در نسلی دیگر هم برانگیزاننده باشد و تغییرات و عواملی را ایجاد کند، اما در مقام تحلیل می‌توان آن‌ها را به‌طور جداگانه در نظر گرفت.

۱. نسل گذشته

نسل گذشته خواستار انطباق کامل و انکار تفاوت نسلی است و این عاملی تحریک‌کننده است که می‌تواند زمینه‌ساز گسست باشد. اگر تفاوت نسلی انکار شود، ممکن است گسست به‌عنوان واکنشی سهمگین در مقابل نیاز برطرف نشده اتفاق بیفتد اما این ادامه آن نیاز نیست و آن تفاوت کیفی به جای خودش باقی است.

مسئله دومی که در نسل پیشین می‌تواند گسست‌آفرین باشد، دفاع تحکمی آن نسل از ارزش‌هایش است. دفاع تحکمی یعنی اینکه از ارزش‌ها با رگ‌های گردن یا با ضرب و زور دفاع شود؛ در حالی که می‌توان از ارزش‌ها دفاع عقلانی کرد و پشتوانه آن‌ها را توضیح داد، اما نسل پیشین چون محافظه‌کار است، از ارزش‌ها دفاع تحکمی می‌کند. برای مثال، اگر نوجوانی به یک ارزش نسل پیشین تعرض کند، این تعرض تمام وجود عکس‌العمل نشان می‌دهد. دفاع تحکمی واکنش طبیعی نسل پیشین است ولی اثر تخریبی دارد؛ یعنی نسل پیشین چون ارزش‌ها را برای طرف مقابل تبیین نمی‌کند، این نسل را مهیای پرخاش می‌کند و در نتیجه، به گسست دامن می‌زند.

مسئله سوم در نسل پیشین بروز ناهم‌زمانی است. منظور از زبان، هم زبان ملفوظ و هم زبان معقول است. زبان ملفوظ واژگانی است که افراد به کار می‌برند. زبان معقول نیز منطق نوع توضیحات و استدلال‌هایی است که در قضیه وجود دارد. به دلیل ناهم‌زمانی نسل پیشین و نسل جدید، هم واژگان این دو نسل و هم زبان معقول آن‌ها با هم فرق می‌کند. مثلاً از حرف‌های دو نوجوان با هم، یک نمونه آماری بگیرد و ببیند که بیشتر چه واژه‌هایی را به کار می‌برند. از صحبت‌های دو نفر از نسل پیشین هم نمونه‌گیری کنید و ببیند بیشتر از چه واژه‌هایی استفاده می‌کنند. حالا مقایسه کنید و ببیند نوع واژه‌ها چقدر با هم فرق می‌کند. برای مثال، ممکن است دو نوجوان نسل امروز در مورد آخرین فیلم ساخته شده در سینمای هالیوود صحبت کنند؛ در حالی که ممکن است پدرانشان در این مورد اصلاً صحبتی نکنند. همچنین، ممکن است چیزهایی برای نسل پیشین مهم باشد و چیزهای دیگری برای نسل بعدی. زبان‌هایشان با هم متفاوت است. البته ناهم‌زمانی در حد آن تفاوتی که مطرح شد، طبیعی است؛ یعنی نمی‌توان انتظار داشت که زبان دو نسل کاملاً عین هم باشد. هلالی که بین دو دایره ایجاد می‌شود، طبیعی است. به همان حد، ناهم‌زمانی‌ها هم طبیعی است اما اگر نسل پیشین فاصله خود را با نسل جدید زیاد کند، ناهم‌زمانی ظهور خواهد کرد؛ یعنی اگر چیزهایی که برای دو نسل مهم است خیلی با هم متفاوت باشند، ناهم‌زمانی ظهور خواهد کرد. وقتی ناهم‌زمانی ایجاد شود، مدار بسته می‌شود. در نتیجه، نسل قدیم در خودش و نسل جدید هم در خودش بسته می‌شود و این امر بین دو نسل گسست ایجاد می‌کند.

مسئله بعدی، تحمل نکردن لغزش‌ها و خطاهای نسل جدید یا نداشتن سعه صدر در مقابل آن‌هاست. نسل جدید مانند هر نسلی خطا و لغزش می‌کند اما نسل پیشین که

حافظه‌ای کوتاه‌مدت دارد و گذشته خود را به یاد نمی‌آورد، نمی‌تواند این لغزش را طبیعی بداند و آن را قبول کند. این امر، مانع تحمل لغزش‌های نسل جدید می‌شود و به این ترتیب، هر لغزش کوچکی نابخشودنی تلقی می‌گردد. در نتیجه، گسست و سکوت و بی‌تفاوتی شکل می‌گیرد. عجیب است که هر دوی این رفتارها زمینه‌ساز گسست است. سکوت و بی‌تفاوتی در مقابل خطاها هم به اندازه پرخاش و بی‌صبری کردن اهمیت دارد؛ چون حساسیت را در نسل جدید از بین می‌برد، که خود بسیار خطرناک است. مهم نیست که نسل جدید به آنچه ما می‌گوییم عمل کند بلکه مهم این است که حساسیتش را نسبت به آن از دست ندهد. اگر این مشخصه‌ها و مؤلفه‌ها در نسل پیشین وجود داشته باشند، زمینه‌ساز گسست خواهد شد.

۲. نسل جدید

بعضی از ویژگی‌ها و خصوصیات نسل دوم، طبیعی و بعضی هم خاص مقتضیات سنی‌اش است. خصوصیت مهم نسل جدید این است که به گسست دامن می‌زند. در نسل دوم عناصری وجود دارد که می‌تواند زمینه‌ساز گسست باشد. بیش از هر چیز، دوره نوجوانی ویژگی‌های معینی در فرد ایجاد می‌کند. نداشتن هویت مشخص یکی از ویژگی‌های دوره نوجوانی است؛ یعنی نوجوان مانند جامعه در حال گذار است. دوره نوجوانی حد واسط دوران کودکی و بزرگسالی است. کودک هویت مشخصی دارد که شاخصه آن، وابستگی به پدر و مادر است. به این ترتیب، وقتی مادر یا پدر در کنار او نیست، احساس نیستی می‌کند و وجودش کاملاً وابسته است. همچنین، وقتی مورد توجه قرار گیرد، احساس آرامش می‌کند. وابستگی و آرامش دو خصوصیت مهم دوره کودکی است. در دوره بزرگسالی، تکلیف فرد مشخص است و هویت مشخصی دارد و آن این است که به هر صورت، او چه کسی است، کارش چیست، چه چیزی بلد است، و چه چیزی بلد نیست؛ یعنی وضع فرد از نظر شغل، زندگی و مواردی از این قبیل مشخص شده است.

اما فرد در دوره نوجوانی حالت بینابینی دارد؛ یعنی از دوران کودکی فاصله می‌گیرد و به بزرگسالی نزدیک می‌شود. بنابراین، بعضی از ویژگی‌های هر دو دوره را در خود دارد و این مسئله مهمی است؛ زیرا او مانند موم شکل مشخصی ندارد و می‌تواند به هر شکلی درآید. این مسئله همان سیال بودن هویت نوجوان است که موجب می‌شود او به سرعت به رنگ محیط درآید یا از موقعیت‌ها و شرایط خاص، خیلی عمیق و سریع تأثیر پذیرد. مسئله دوم، ناپختگی تفکر نوجوانان است. ناپختگی به این معناست که مثلاً در مقام اندیشیدن درباره مسائل به سبک همه یا هیچ فکر می‌کند. البته این سبک فکری در دوره نوجوانی طبیعی است؛ برای اینکه فرد دارد اولین تجارب خود را کسب می‌کند و چون چیز زیادی برای مقایسه با آن ندارد، آن را مطلق در نظر می‌گیرد. برای مثال، تمام چیزهای جامعه ما از جمله موسیقی، فیلم، داستان و حتی علم را رد می‌کند و هر چیز غربی را می‌پذیرد یا به عکس، تمام چیزهای غربی را رد می‌کند و در عوض، تمام چیزهای جامعه ما را کاملاً می‌پذیرد. این

۳. شرایط روزگار ما

عامل سوم، شرایط و موقعیتی است که دو نسل - با توجه به دگرگونی شرایط در بستر زمان - در آن قرار دارند که عاملی مهم و تعیین‌کننده محسوب می‌شود. شرایط روزگار در دیدگاه‌های مختلف به صور گوناگون مطرح شده است و از آن با عنوان‌هایی مانند اصل انقلاب ارتباطات یاد کرده‌اند. امروزه ارتباطات ژرف‌تر و گسترده‌تر از گذشته‌اند و این مسئله پیامدهای عجیبی دارد. به اعتقاد برخی از متفکران، ویژگی مهم عصر و دوران ما که از همین ارتباطات ناشی می‌شود، این است که ساخت‌زدایی می‌کند؛ یعنی ساخت‌هایی را که ما از قبل در تربیت‌مان، تربیت نسل جدید یا باوراندن ارزش‌ها یا خیلی چیزهای دیگر به این نسل داشته‌ایم و برای ما تعیین‌کننده بوده‌است، در هم می‌شکند. توسعه ارتباطات و ظهور اینترنت بسیاری از سازه‌ها و معیارها را در هم شکسته است. در نتیجه، کنترل افراد و دور نگه داشتن آنان از چیزهایی که می‌خواهیم در دسترسشان نباشد، بسیار مشکل است. توسعه ارتباطات همچنین ساختار ممنوع و مجاز را در هم شکسته است. البته، توسعه جنبه‌های مثبت و منفی فراوانی دارد و همانند شمشیر دولبه است. بنابراین، مسائل زمانی در همه عرصه‌ها تأثیر می‌گذارد و تأثیر آن فقط در حوزه اقتصادی و اطلاعاتی نیست. به‌طور کلی، سه عامل نسل پیشین، نسل جدید و موقعیت جدید با هم ارتباط پویایی دارند و می‌توانند همدیگر را تشدید یا تضعیف کنند. به نظر می‌رسد که این سه عامل می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای در به وجود آمدن یا نیامدن گسست داشته باشند.